

جریان‌شناسی فرهنگی و علل گرایش به عرفان‌های نو ظهور

نویسندگان: محمد قربان جافری^۱

فصلنامه (علمی-تخصصی) مطهر، سال چهاردهم، شماره ۴۲، پاییز ۱۳۹۶

چکیده

انسان امروز، در دنیای مادی، سردرگم است و راه‌هایی از آن را در عرفان (شناخت جهان، انسان و خدا) جست‌وجو می‌کند؛ اما شناخت نادرست و تبلیغات فرهنگ غربی مسیرهای بی‌حاصلی را پیش روی او قرار داده است. آنچه به نام عرفان‌های نو ظهور شناخته می‌شود، یکی از این کج‌راه‌هاست. دو گروه اصلی در این روزگار، به ترویج عرفان‌های خود روی آورده‌اند: نخست، عرفان‌های کهن و متعلق به سنت‌های گذشته منطقه‌ای مانند عرفان‌های سرخ‌پوستی بومیان آمریکا یا آئین‌های شرقی هندو و بودایی؛ دوم، آئین‌های نو ظهور همانند نحله‌های شیطان‌پرستی. این عرفان‌ها، تأثیر مستقیمی بر فرهنگ جوامع داشته‌اند. تغییر ذائقه‌های فرهنگی و حس زیبایی‌شناسی جمعی، نابودی هویت‌های فردی و ملی به وسیله جایگزینی جنون به جای آرامش، غالب نمودن شرارت، ستم‌پذیری، تأکید بر دروغ، استفاده از موسیقی، مد و جز آن گوشه‌ای از این تأثیرات است. مؤلفه‌های عرفان‌های نو ظهور را می‌توان در موارد زیر طبقه‌بندی نمود: نادیده گرفتن اعتقاد به خداوند و یا انکار وجود او، شادمانگی به عنوان هدف غایی با ابزارهای گوناگون، مخالفت با ادیان الهی، نفی عقلانیت، فلسفه و منطق، و جایگزینی عناصر حیوانی، بازی با ارزش‌ها و تبدیل هنجار به ناهنجاری، کثرت‌گرایی و نابودی بنیاد خانواده (تک‌بُعدی دیدن انسان در جهان)، لیبرالیسم جنسی، انکار معاد و طرح مسأله تناسخ. از آنجا که این مؤلفه‌ها، در تضاد با فرهنگ ملی و دینی است و در صدد دگرگونی مبانی اعتقادی است، عاملی برای ایجاد ناامنی، بی‌نظمی و تقابل‌های دینی به ویژه با عرفان اسلامی است که با گسترش در سطح وسیعی از جامعه، آسیب‌های ویژه‌ای به بنیادهای فرهنگی و امنیتی وارد می‌آورد. نخستین گام برای جلوگیری از ایجاد تناقض در فرهنگ فردی و جمعی، شناخت نحله‌های معنوی نو ظهور است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، عرفان، عرفان‌های نو ظهور، انحراف، نحله‌های معنوی.

۱. دانشجوی دکتری علوم راهبردی، دانشگاه عالی دفاع ملی.

آنچه امروز، تحت عنوان عرفان‌های نوظهور، انحرافی و تعابیر دیگری که به‌طور کلی دایر بر مقولهٔ عرفان و معنویت مطرح می‌شود، فراتر از پدیده‌های صرف اجتماعی می‌باشند. امروزه، فرهنگ اجتماعی به ویژه در ایران، مجموعه‌ای از رفتارهای متناقضی است که هویت فردی و اجتماعی را تغییر داده است. وحدت هویت انسانی، در معارضه با حیات چند وجهی فرهنگی، مسائلی را به وجود آورده است که یکی از عوارضش را می‌توان در عرفان‌گرایی انحرافی و تأثیر آن‌ها بر نظم، امنیت و فرهنگ اجتماعی جامعه، مشاهده نمود. عرفان‌های نوظهور، نحله‌های گوناگون و آبشخورهای فکری متفاوتی دارند. بعضی از آن‌ها به‌گونه‌ای ریشه در سنت دارند؛ همانند: عرفان‌های سرخپوستی، و گروه‌های دیگر هم، زادهٔ افکار مدرن هستند که بیشتر در آمریکا و اروپا به وجود آمده‌اند؛ مانند: گروه‌های شیطان‌پرستی. این فرقه‌ها، خود را برخاسته از سنت نمی‌دانند؛ بلکه فعالیت خود را نوعی تحرک علیه وضعیت مدرن می‌شمارند. گروهی دیگر هم پالودهٔ عرفان‌های گذشته هستند که به شکل جدید ظهور کرده‌اند. با طبقه‌بندی این فرقه‌ها، می‌توان تأثیرات آن‌ها را در جامعه، به گونه‌ی مجزا بررسی نمود (مظاهری سیف، ۱۳۸۸: ۵۵). تاکنون تحقیقی جامع و علمی در زمینهٔ معرفی و ساخت عرفان‌های نوظهور در ارتباط با امنیت اجتماعی در جامعه‌ای همراه با عرفان اسلامی به شکل مدون، صورت نگرفته است. مگر نوشته‌های پراکنده در فضای مجازی، به ویژه اطلاعاتی که پایگاه حوزه، منتشر نموده و برخی همایش‌ها و سخنرانی‌ها که در این زمینه، برگزار شده است. مؤلفه‌های عرفان‌های نوظهور، نه تنها مخالف اندیشه و عرفان اسلامی است؛ بلکه آسیبی جدی برای نظم و امنیت جامعه، به علت اشاعهٔ فرهنگ خشونت و ایجاد نا بهنجاری و دیگر عوامل، به شمار می‌آید. این تحقیق، بر آن است تا با ریشه‌یابی عرفان‌های نوظهور، طبقه‌بندی درستی از این فرقه‌ها به دست دهد و ویژگی‌های مشترک هر یک را روشن سازد و سپس مشخصه‌های این عرفان‌ها را با عرفان اسلامی مقابله نماید و تأثیر ترویج ویژگی‌های عرفان‌های نوظهور را در نظم و امنیت اجتماعی و فرهنگ جامعه، بررسی کند.

بیان مسأله

عرفان‌های نوظهور، زادهٔ تنهایی انسان معاصر است، از وقتی که انقلاب صنعتی شروع شد و پس از قرن نوزدهم در غرب، خداوند به گونه‌ای از آدم گرفته شد و به او گفتند که ای انسان تو خلیفهٔ خدا نیستی، تو میمون زاده‌ای بودی که ادامهٔ نسل آن‌ها هستی و متکامل شدی، در جهان دیگر هم خبری نیست، قبل از آن هم خبری نبوده، تو تنهای تنهایی.

صادق هدایت، در این باره می‌گوید «من مانند آدمی هستم که چنگکی در حلقم هست و نه پاهایم به زمین می‌رسد (یعنی نمی‌توانم به زمین دل ببندم) و نه دستم به آسمان می‌رسد که مثل قدیم آسمانی باشم، نمی‌دانم که در این چاه وجود، چه کار کنم؟» سارتر می‌گوید که «زندگی یعنی تهوع»، کافکا می‌گوید «انسان، سوسک است». همه این‌ها معتقدند که زندگی جز رنج ممتد، چیز دیگری نیست؛ پس در چنین شرایطی که انسان، نه امیدی به آینده دارد، نه گذشته‌ای برای خود دارد و نه شرافتی دارد، در این شرایط، عرفان‌هایی آمدند که انسان را به کرامتی دعوت می‌کنند و به او می‌گویند که تو بزرگی و انرژی مثبت داری و می‌توانی درد نداشته باشی، همه این عرفان‌ها که می‌توان نام آن‌ها را عرفان کاذب، دروغین و نوظهور خواند، زاده‌تنبهایی وحشتناک آدمی از قرن نوزدهم به بعد هستند. همه عرفان‌های دینی را لزوماً نمی‌توان عرفان حقیقی دانست؛ زیرا ممکن است یک دین، دست‌خوش تحریف یا جعل شده باشد و تصویری غیر واقعی از منبع و منشأ هستی (خدای متعال)، ارائه دهد. در چنین دینی، با وجود آنکه هدف نهایی شخص عارف، وصول به خدا است؛ اما خدایی که در آن دین، مطرح است، خدایی غیر حقیقی و غیر واقعی است؛ بنابراین، عرفان برآمده از چنین دینی، عرفانی غیر حقیقی نیز خواهد بود؛ برای مثال، عرفان یهودی یا عرفان قبلا، با وجود آنکه برآمده از آئین یهود است، به دلیل تحریفی بودن یهودیت، عرفان آن نیز نمی‌تواند عرفانی حقیقی باشد؛ بلکه عرفانی کاذب، دانسته می‌شود. همچنین عرفان مسیحی را نمی‌توان عرفانی حقیقی دانست؛ زیرا هرچند عرفان مسیحی برآمده از دیانت مسیحی است، اما دیانت مسیحی موجود، دیانتی تحریفی و بلکه جعلی است. بنابراین، عرفان حقیقی عرفانی است که از دینی حقیقی و واقعی برآمده باشد. عرفان حقیقی نه تنها هدفی حقیقی و واقعی را دنبال می‌کند؛ بلکه در آموزه‌های سیر و سلوکی خود نیز کاملاً تابع شریعت و دین حقیقی است. عرفان حقیقی، عرفانی است که تنها راه وصول به معشوق و منبع حقیقی هستی، خدای متعال را جلب رضایت او و اطاعت او می‌داند؛ بنابراین، برای طی طریق وصول به معشوق، گوش به زنگ سخنان او است؛ گوش به زنگ فهم خواسته معشوق است، تا به همان صورتی که او می‌خواهد، رفتار کند؛ زیرا معنا ندارد برای رسیدن به معشوق، به رفتارهای خلاف خواست و اراده او، روی آوریم. خدای متعال نیز پیام و خواسته‌های خود را به صورت شفاف، دست‌نخورده و معصومانه، توسط آخرین فرستاده خود در اختیار بشر قرار داده است. در این زمینه، هیچ ابهام و نقطه کوری وجود ندارد؛ بنابراین، عرفان حقیقی، عبارت است از عرفانی که هم غایت آن و هم روش وصول به آن غایت، برآمده از دین حقیقی و واقعی و معصوم باشد. هر نوع عرفانی که غیر از این باشد، در زمره عرفان‌های کاذب و دروغین خواهد بود (کاکایی، ۱۳۸۷: ۷۷).

مفهوم‌شناسی

۱. فرهنگ: به معنای مجموعه دانش‌های دریافت‌شده توسط فرد یا جامعه است؛ مانند مجموعه‌ای از فعالیت‌هایی که تابع قواعد اجتماعی-تاریخی گوناگون بوده و یا ساختارهایی که نتیجه تغییر رفتار و کردار در تحت شرایط تعلیم و تربیت خاص بوده است.
۲. عرفان: آن، چیزی جز شناخت آدمی نسبت به پروردگار خویش نیست؛ وقتی کسی خدا را بشناسد، با تمام دستورات فردی و اجتماعی، آشنا می‌شود. عرف جز شناخت و تقرب به خداوند، هیچ معنایی ندارد و مابقی چیزهایی هستند که اسم عرفان را به خود گرفته و شبه عرفان هستند؛ مثل دارویی که مشابه آن، با قیمت ارزان‌تر در بازار، پیدا می‌شود، اما اصل دارو، بسیار گران با کارایی بالاست.
۳. عرفان‌های نوظهور: نوعی شبه عرفان و یا یک معنویت برخاسته از اومانیسم هستند و معنویت دینی ندارند. چرا که اومانیسم به سمت انسان‌گرایی پیش می‌رود و خداگرایی و اصالت انسان را مورد هدف قرار می‌دهد و معتقد است انسان به واسطه سازندگی و خلاقیتش متکی به خود و فکر و اصالتش است و می‌تواند با محیط ارتباط برقرار کند و علم را کشف کند؛ لذا لازم نیست برابر کسی سجده کند، می‌تواند در برابر خود سجده کند.
۴. انحراف: از راه راست منحرف شدن، کج رفتن از حالت دین اصیل و ادیان الهی مخصوصاً اسلام با توجه به اینکه برگرفته از تعالیم ناب توحیدی و آموزه‌های انبیا و امامان است و در لحظه لحظه زندگی بشر، جاری و ساری است، خارج شدن است (جعفری، ۱۳۷۹: ۱۱).

چرایی ظهور عرفان‌های کاذب

عرفان‌های نوظهور، زاده تنهایی انسان معاصر است، از وقتی که انقلاب صنعتی شروع شد و پس از قرن نوزدهم در غرب، خداوند به گونه‌ای از آدم گرفته شد و به او گفتند که ای انسان، تو خلیفه خدا نیستی، تو میمون زاده‌ای بودی که ادامه نسل آن‌ها هستی و متکامل شدی، در جهان دیگر هم خبری نیست، قبل از آن هم خبری نبوده، تو تنهایی تنهایی. صادق هدایت در این باره می‌گوید «من مانند آدمی هستم که چنگکی در حلقم هست و نه پاهایم به زمین می‌رسد (یعنی نمی‌توانم به زمین دل ببندم) و نه دستم به آسمان می‌رسد که مثل قدیم آسمانی باشم، نمی‌دانم که در این چاه وجود چه کار کنم». سارتر می‌گوید که «زندگی یعنی تهوع»، کافکا می‌گوید «انسان، سوسک است». همه این‌ها معتقدند که زندگی جز رنج ممتد، چیز دیگری نیست، پس در چنین شرایطی که انسان نه امیدی به آینده دارد، نه گذشته‌ای برای خود دارد و نه شرافتی دارد، در این شرایط عرفان‌هایی آمدند که انسان را به کرامتی دعوت می‌کنند و به او می‌گویند که تو

بزرگی و انرژی مثبت داری و می‌توانی درد نداشته باشی، همه این عرفان‌ها که می‌توان نام آن‌ها را عرفان کاذب، دروغین و نوظهور خواند، زاده تنهایی و حشتناک آدمی از قرن نوزدهم به بعد هستند.

ویژگی‌های عرفان‌های کاذب

در این قسمت، به برخی از ویژگی‌های عرفان‌های کاذب اشاره می‌شود:

۱. در معنویت‌های نوگرا، به جای آنکه انسان به خضوع در برابر خداوند بی‌همتا فراخوانده شود، به کرنش در برابر موجودات ضعیف و محدود دعوت می‌شود. فطرت پرستش در انسان که در جستجوی کمالی نامحدود است با پدیده‌های مادی سرگرم می‌شود و حتی گاهی این فطرت با پرستش انسانی ضعیف - که خود را در جایگاه خدا می‌بیند - مانوس می‌شود. به عنوان مثال سایبا - مدعی طرفداری که هم‌اکنون در هند به سر می‌برد - می‌گوید: خدای خالق در او حلول کرده است. وی که خود را برهما، خالق هستی بخش می‌داند، مردم را به کرنش و پرستش در برابر خویش فرا می‌خواند و با این اشعار و اذکار، مریدان خود را به خویش توجه می‌دهد:

خودتان را محصور من بدانید و به من مشغول باشید...

مثل کودکی، پرورستان دادم!

وقتی خانم جوانی شدید، شریک زندگی شما شدم تا دوستتان بدارم و حافظتان باشم.

دو پسر زیبا به شما دادم تا آن‌ها را دوست بدارید و ستایش کنید.

بیا عشق مرا بپذیر و خودت را رها کن.

عشق من، مثل دریا نامحدود است.

مرا واقعاً قبول کن مثل مادرت!

من آمده‌ام تا سعادت بدهم.

اشعار بالا، نمونه‌ای از پیام صدها مسلکی است که بشر تشنه امروز را به خود مشغول داشته است. در این مرام‌ها توحید محوری جای خود را به انسان‌محوری و در نتیجه به مرید پروری داده است.

۲. عرفان‌های کاذب فقط در صدد پاسخگویی به بعضی از ابعاد وجود انسانی‌اند. به عبارتی، ساحت گسترده روح انسانی را در یک و یا حداکثر چند جنبه محدود می‌بینند. بماند که از اقناع حقیقی همان یک جنبه هم، وا مانده‌اند و پاسخ درستی به شاخه مورد تأکید خویش نداده‌اند. به جرأت می‌توان گفت تمامی مکاتب نوظهور - سرجمع - نتوانسته‌اند به اندازه این شعار حسین بن علی (ع) «هیهات منّا الذلّة» در تاریخ، شور و حرارت ایجاد کنند. شعاری که سرنوشت بعضی ملت‌ها را عوض نموده است و آن‌ها را جهت گرفتن حق

خویش و مبارزه با ظلم بسیج نموده است. همان حسینی که در شب عاشورا به همراه یاران و نزدیکان خویش تا صبح، شب‌زنده‌داری و به عبادت و راز و نیاز و خلوت با خدای خویش مشغول بوده است. به راستی، برنامه اصلاح جامعه و برپا کردن اجتماعی سالم و صالح - نه فقط افراد خوب - در مکتبی مثل فالون دافا چه جایگاهی دارد؟ مرامی که با این جملات و توصیه‌ها، ظلم‌پروری و ظالم - پروری را در جامعه، نهادینه می‌کند: «وقتی کسی به شما ناسزا گفته یا لگد می‌زند، فقط لبخندی بزن و به او بگو ادامه بده! تو در این مدت، داری به من تقوا می‌دهی و من تکه‌ای از آن را به تو بر نخواهم گرداند» (هنگجی لی. شوآن فالون: ۳۹۷). معلوم می‌شود حقیقتی به نام کرامت انسانی و بزرگواری روح، در این مرام اصولاً پذیرفته نیست تا چه رسد به اینکه برنامه‌ای برای پرورش این بُعد الهی داشته باشد! گروه دیگری متوجه جنبه دیگری از روح انسانی شده‌اند و بساط دیگری گسترده‌اند و به ترویج شیطان‌پرستی روی آورده‌اند. روشن است انسانی که مشتاق جنبه جمال حقیقت است، متمایل به فهم ابعاد جبروتی و جلال حق هم هست. گروه‌هایی از متال، با ایجاد ذهنیتی وحشت‌گرا در مخاطبین خود، قلوب تشنه هیبت حق را هدف قرار داده‌اند و با ایجاد رعب و وحشت و ترس، به این جنبه از روح انسانی پرداخته‌اند. مرلین منسون، از رهبران بلک متال، در معنویت مورد علاقه خویش، در صدد القای لذتی است که دل‌های مشتاق هیبت حق، در پی آنند. همین ترس و وحشت و رعب، کم‌نظیر است که آثار و محصولات منسون و همفکرانش را برای بعضی از افراد، دل‌پذیر و جذاب ساخته است. انسانی که در پی ادراک هیبت و عظمت و کبریایی خداوند متعال است بدین‌سان با توجه به غلبه شیطان‌رام می‌گردد. بسیاری از کلیپ‌های منسون - که در زمرة البوم هالیوود است - درباره افرادی است که در صدد توسل به شیطان‌اند و می‌خواهند با تمسک به قوه‌های پلید در طبیعت به مقاماتی برسند. منسون در آثارش می‌خواهد به مخاطب بفهماند که نیروهای شیطانی و شرارت‌های طبیعی، نیروهای غالب در جهان‌اند و خیر و خوبی و ابعاد الهی، مغلوب و شکست خورده‌اند. باید پرسید آیا صفات زیبای انسانی و فضیلت‌های اخلاقی در انسان، مرده است که منسون، اصلاً آن‌ها را نمی‌بیند و یا دائماً مغلوب و شکست خورده می‌پندارد. در بعضی از مرام‌ها، تعالیمی ترویج می‌شود که محیط مقدسی همچون کانون خانواده، از اساس تخریب می‌شود. تأسف‌بارتر آن که این تعالیم، به نام عشق به خورد مخاطب داده می‌شود یعنی با نام صداقت و محبت، مرامی به نام «وفا» لگدکوب می‌شود که در نتیجه، نه خانه‌ای می‌ماند و نه خانواده‌ای، لاجرم می‌ماند مرد و زن سرگردان به دنبال عشق موهوم. حقیقت این است که آنچه اشو (از رهبران عرفان جنسی) به نام عشق به پیروان خود تعلیم می‌دهد غریزه تنوع‌طلبی جنسی و شهوانی است که هیچ‌گاه راضی و قانع نشده و همچنان دریا صفت و هیجان‌ناپذیر خواهد ماند. وی می‌گوید: «نمی‌گویم

اگر زنی را دوست داری، با او زندگی مکن. با او باش اما نسبت به عشق، وفادار بمان. یعنی از همان لحظه‌ای که احساس می‌کنید از چیزی خوششان نمی‌آید و آن چیز، جاذبه-اش را از دست داده است و شما را خوشحال نمی‌کند، از آن دست بردارید (ولو آن چیز همان زنی باشد که قبلاً او را دوست داشته‌اید) فقط بگویید متأسفم» (تفسیر آواهای شاهانه ساراها: ۱۰۷). از اشو باید پرسید چرا محبت زن و شوهری، نمی‌تواند پایدار بماند و چرا آن دو نمی‌توانند تا آخر به هم عشق بورزند؟ چرا به این محبت، نتوان رنگ ملکوتی داد؟ چرا باید محور این محبت، هواهای طرفین باشد که ناپایدار و تنوع طلب است؟ چرا نتوان تفسیری آسمانی و ثابت و دائمی، از عشق زن و شوهر به هم ارائه داد؟ از آنجایی که خانواده در مکتب اشو، ویران شده است، وی زندگی جمعی و کمون را به عنوان جایگزین خانواده، پیشنهاد می‌دهد (اشو، ۱۳۸۹: ۹۸). خنده‌دار آنکه اشو، نیروی درونی را به عنوان راهبر به انسان معرفی می‌کند که باید به آن احترام گذاشت و از طرف دیگر، «گمراهی» را بر آن نیرو به رسیمت می‌شناسد. وی می‌گوید: «ندای درونتان را ارج بنهید و از آن اطاعت کنید. به خاطر داشته باشید من تضمین نمی‌کنم که آن ندا، همیشه شما را به راه راست هدایت کند. بیشتر اوقات، شما را به گمراهی می‌برد. این، حق شماست که آزادانه به گمراهی بروید» (اشو، ۱۳۹۰: ۲۶). وی پا را از همه این‌ها فراتر گذاشته و عرفان ادعایی خود را چنین در مقابل خدا قرار می‌دهد: «حتی در مقابل خداوند بایستید ... درستی و نادرستی امور را به کنار بگذارید...» (همان: ۲۷).

۳. عرفان‌های کاذب، فاقد نظام عقیدتی منسجم و عمیق‌اند. به عبارتی، از منظر تئوریک و نظری، بسیاری از آن‌ها، اصول جهان‌شناختی و فلسفی مشخص و قابل ارائه‌ای ندارند. آن‌ها هم که چیزی مطرح نموده‌اند مبنای قابل دفاعی در مواجهه با دیگر مکاتب ندارند و جهان‌بینی محکمی برای آن‌ها تصور ندارد. در این مکاتب -لااقل در بسیاری از آن‌ها- حقیقت و کشف آن و وصول به آن حتی در حد ادعا هم مطرح نیست. در تعالیم کریشنا مورتی آمده است: «حقیقت، سرزمینی است بدون معبر. راهی به سوی آن نیست...» (مورتی، ۱۳۸۵: ۱۴). معلوم می‌شود مکتبی که حقیقت را دست‌نیافتنی می‌داند بالطبع راهی برای رسیدن به آن هم نمی‌شناسد و اگر هم راهی پیشنهاد دهد بر معضلات مبنایی خود، نه فقط کمکی نکرده است که تعارضی هم به بار آورده است. به همین علت، در این مسلک، کلمات و جملات مبهم و نامفهوم فراوان، یافت می‌شود؛ به گونه‌ای که پیروان آن، اصلاً در صدد دریافت تعالیم بی‌پرده و روشن، بر نمی‌آیند. در مکتب اسلام، به برکت تعلیمات عمیق هستی‌شناسی در قرآن و روایات اسلامی، علوم مختلفی از قبیل تفسیر، فلسفه، حدیث، اصول، فقه، کلام و ... شکل گرفته‌اند و عرفان اسلامی از چنین نظام عمیق معرفتی، برآمده است و از چنین پایه مستحکمی، برخوردار است. در این مکتب،

راه رسیدن به حقیقت باز و اصلاً هدف هستی، رسیدن به حقیقت است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت، ۶۹).

۴. عرفان‌های کاذب نه فقط فاقد جهان‌بینی دقیق و علمی، که گاهی در ناحیه باید و نبایدها (ایدئولوژی)، دستوراتی بس ابتدایی دارند و یا لاقلاً، بسیاری از اعمال و افعال آدمی را بلا تکلیف و بدون حکم، مهمل گذاشته‌اند. توصیه‌های اخلاقی کلی که قابل تأویل به سبک‌ها و اشکال مختلف است از ممیزات این عرفان‌ها است.

خوب است دستورات متنوع و متعدد اسلامی در زمینه‌های مختلف (اعم از مکروه، مستحب، حرام، واجب ...) با افعال و اعمال مورد توصیه در این مکاتب، مقایسه شود تا جامعیت عرفان برآمده از شریعت اسلامی، بیشتر روشن شود. حتی اگر تکرر حرکات جسمی در یوگا - که در حقیقت، ورزشی بیش نیست و بالغ بر ده هزار است - باز خود را چشم - گیر نشان دهد با کمی توجه معلوم می‌شود که تمامی این حرکات، فقط ناظر به تقویت جسم و حصول آرامش ظاهر است و دستوری تعیین‌کننده در زمینه‌های مختلف مورد ابتلاء از جمله حوزه خانواده و اجتماع و ... ندارد. مع‌الاسف، گاهی بعضی از مدعیان عرفان که مسلک خود را اسلامی و حتی شیعی معرفی می‌کنند، در صدد نفی شریعت و احکام فقهی بر می‌آیند و به نام حقیقت، شریعت را قربانی می‌کنند. ممکن است در مرحله نظر، این مطلب را انکار کنند؛ اما در سلوک ادعایی خود، عملاً شریعت و احکام ظاهری دین را به دست فراموشی سپرده‌اند و به پیروان خود، چنین تعلیم می‌دهند. در حالی که بزرگان عرفان اسلامی، این نسبت را به شدت رد می‌کنند. ابن عربی - که در عرفان اسلامی، جایگاه رفیعی دارد - در این باره می‌گوید: «بدان که من در مکر الاهی و چگونگی در امان ماندن از این مکر دقت کردم، چاره‌ای به نظرم نرسید جز آنکه باید دست به دامن شریعت زد؛ بنابراین، اگر خداوند کسی را بخواهد به سوی خیر و سعادت هدایت کند و از گرفتاری‌های مکر در امان بدارد، کاری می‌کند که او هیچ‌گاه، میزان شریعت را از دست نگذارد... هیچ بنده ای نباید از این میزان غفلت کند... هر که بخواهد از مکر حق، ایمن بماند، باید میزان شریعت را از دست ندهد؛ میزانی که آن را از پیامبر به ارث برده و فرا گرفته است. پس هر چه از طرف خدا، دریافت کند، آن یافته‌ها را در این میزان بگذارد؛ اگر با میزان شرع پذیرفته شد، آن را داشته باشد؛ و گرنه ترکش کند». ابن عربی، سفارش می‌کند که حتی باید دریافت‌های غیبی و الهامات معنوی را نیز با میزان شریعت سنجید. او می‌گوید: «اهل الله، در این مورد اختلاف ندارند. بسیاری از بزرگان حوزه کشف و شهود، گرفتار آشفتگی شده، از نظر تشخیص حالات خود، دچار پیچیدگی‌های مکر می‌گردند و لذا باید میزان شریعت را از دست نگذارند». ابن عربی، حتی پا را فراتر گذاشته و می‌گوید: «حقیقت، عین شریعت است». وی تصریح می‌کند: «هر که از شریعت

فاصله بگیرد، اگر تا آسمان هم بالا رفته باشد به چیزی از حقیقت دست نخواهد یافت!... حقیقت، عین شریعت است. شریعت مانند جسم و روح است که جسمش احکام است و روحش حقیقت» (یثربی، ۱۳۸۴: ۵۱). علامه طباطبایی در این باره فرموده‌اند: «اینکه از بعضی شنیده شده است که می‌گویند سالک، پس از وصول به مقامات عالیه و وصول به فیوضات ربانیه، تکلیف از او ساقط می‌گردد، سخنی است کذب و افترا بی است بس عظیم؛ زیرا رسول اکرم (ص) با اینکه اشرف موجودات و اکمل خلائق بودند، با این حال تا آخرین درجات حیات، تابع و ملازم احکام الهیه بودند. بنابراین، سقوط تکلیف به این معنی، دروغ و بهتان است» (همان: ۵۲).

آیت‌الله بهجت، در فرمایشی عمیق، این مهم را این گونه یادآور شدند: «مگر می‌شود راهی برای رسیدن به خداوند باشد و آن را خداوند، از طریق پیامبرانش به مردم نرسانده باشد؟». ۵. طیف غالب عرفان‌های کاذب، با هدف مراقبه، آرامش، تمرکز و ... برای خدمت به استعمار نو و توجیه فرهنگ و تمدن مادی و مدرن غرب به میدان آمده‌اند. در حقیقت، آن‌ها آمده‌اند تا بشر آشفته و خسته از زندگی مدرن را آرام کنند. مأموریت واقعی آنها، جلوگیری از تجدید حیات دین حقیقی است؛ چرا که بشر سرگردان، اگر آلام روحی و معنوی خود را تسکین ندهد، زود است که بنیان تمدن جدید را به چالش بکشد و در برابر آن، علم‌طغیان بلند کرده و تسلیم حق‌ازلی و ابدی شود». در اواخر قرن بیستم، جوانان غربی-که از قفس آهنین تمدن مادی، به تنگ آمده بودند- با روی آوردن به شیوه‌های غیر عادی برای تخلیه روانی و معنوی خود جریان‌هایی مثل «هوی متال» را پدید آوردند. آنان در برنامه‌های خود، با استفاده از مواد مخدر، رقص، موسیقی تند، طول موج تشعشعات مغزی خود را چنان مغشوش کرده‌اند که رفتارشان، از کنترل خارج می‌شود. برخی از این فرقه‌ها-مثل گانزان رز- حتی به خوردن مدفوع در مجالس رقص می‌پردازند» (مظاهری سیف، ۱۳۸۸: ۱۰۹).

روشن است در چنین فضایی، دنیای غرب که از نظر سرمایه الهی و دارایی معنوی و برنامه‌های روحی، دستش خالی بود به مرام‌های شرقی، روی آورد و بر اساس تمدن جدید غرب، شبه عرفان‌هایی را طراحی و روانه میدان پر تقاضای معنویت نمود. به عنوان مثال «ماهاریشی ماهاش» -که مهمترین مروج عرفان جدید در غرب است- با کمک گرفتن از تعالیم هندو و بودا، عرفان TM (مدیتیشن متعالی) را بر اساس اومانیسم غربی و آموزه‌های سکولاریسم، پدید آورد. بنابراین، باید زاد و ولد عرفان‌های جدید را -که هر روز و هر ساعت، همچون قارچ، ظاهر می‌شوند- مولود همین تنوع ذوق‌ها و نیازها و سلیقه‌ها دانست که در فرهنگ انسان گرایانه غرب، بر حقانیت همگی، صحنه گذاشته می‌شود.

نتیجه اینکه خاستگاه عرفان‌های کاذب، تمدن غربی و مأموریت آن‌ها، تسکین آلام بشر

مدرن است نه پرداختن به فطرت خداخواهی انسان‌ها.

۶. در بسیاری از عرفان‌های جدید، هدف و غایت و مطلوب، قدرت تصرف در طبیعت و دستیابی به نیروهای مرموز غیبی است. به همین علت، بسیاری از مکاتب طبیعت‌گرایی را ستایش و ترویج می‌کنند. چنین بینشی در عرفان بومیان آمریکا و آفریقا حاکم است. شمن‌ها چنین تعریفی در عرفان‌های جدید دارند، یعنی افرادی که قدرت جادویی خاص دارند و می‌توانند بر طبیعت مسلط باشند و بعضی قوای طبیعی را تسخیر کنند و از این طریق، به کسب روزی و مداوای بیماران می‌پردازند و اصولاً اعتقاد به جن، ارواح، دیوها - که فقط شمن‌ها قادر به دیدن آن‌ها هستند - در زمره اعتقادات مسلم در شمنیسم است. غایت عرفان در شمنیسم، خواب دیدن است به گونه‌ای که در حالتی شبیه خلسه و جذبه برای سالک، اتفاق می‌افتد. تا جایی که کارلوس کاستاندا، مقدمات و مراحل رؤیا دیدن را از منظر نظری، تبیین نموده است و حتی استفاده از موارد توهم‌زا را - که در میان بومیان آمریکای جنوبی رواج دارد - یکی از این مراحل بر می‌شمارد (یثری، ۱۳۸۴: ۵۳).

سؤال اساسی در اینجا، این است که به راستی، تسخیر نیروهای طبیعت از قبیل جن و ... چه ربطی به عرفان دارد؟ اگر بنا باشد که چنین قدرتی عرفان محسوب شود، چرا متفکرین و مخترعین علوم تجربی، عارف نباشند؟ و آیا اصولاً دستیابی به چنین قدرت‌هایی، کمال حقیقی انسان محسوب می‌شود؟ خلاصه آنکه نباید غافل بود که اصولاً شبه عرفان‌ها - که همگی پسوند مقدس عرفان را با خود یدک می‌کشند - ربطی به عرفان ندارد، بلکه در خوشبینانه‌ترین صورت، تنها می‌توان آن‌ها را یک فرایند پزشکی - تجربی برای درمان امراض جسمی بیماران و یا در جهت تسلط آرامش روان و تمدد اعصاب دیگران و یا یک روش روان‌شناسانه یا حداکثر، آن را یک روش تسلط بر باطن طبیعت، تلقی نمود و به علاوه، تجربه ثابت کرده است که آخرین هنر مکاتب عرفانی و معنویت‌های مجازی، تنها یک نوع معنویت‌گرایی زمینی (نه آسمانی) است؛ یعنی به سمت نوعی از تجربه‌های شبه معنوی مثل هیپنوتیزم و یوگا و مدیتیشن، سوق پیدا می‌کند.

علل گرایش افراد به عرفان‌های نوظهور

جهان، در صد ساله اخیر، به دلیل پیشرفت علم و تکنولوژی، به سمت مادی‌گرایی، سوق پیدا کرد؛ ولیکن کم‌کم به بن‌بست رسیدند و هم‌اکنون مردم، اشتیاق زیادی به مسائل متافیزیک و ماوراء جهان ماده دارند؛ چرا که بشریت متوجه شده که نیازهایی فوق مادی دارد که به این نیازها در کارخانه‌ها و محصولات جدید و تنوع در بازار و تکنولوژی، پاسخ داده نمی‌شود؛ لذا با اشتیاق زیادی به دنبال چیزی است که بتواند روحش را اقناع کند و جوابگوی نیازهای روحی‌اش باشد. برای همین، اشتیاق زیادی به مسائل عرفانی پیدا کرده است.

دلیل اینکه عرفان‌های کاذب، امروزه بالخصوص در محیط‌های دانشجویی و در بین دانشجویان، بیشتر مطرح می‌شود، این است که اگر بتوانند قشر تحصیل کرده دانشگاه را همراه خودشان کنند، یقیناً موفقیت بیشتری را خواهند داشت. البته دلیل اینکه مبلغین عرفان‌های کاذب، فضایی را پیدا کرده‌اند که یک جولانی داشته باشند و خودی نشان دهند این است که عرفای اسلامی، تا حدی در معرفی عرفان ناب دینی، کوتاهی کرده‌اند. عرفای واقعی اسلامی، در عرصه تبلیغات عرفان دینی بالاخص در میان جوانان، ضعیف کار کرده‌اند و لذا جوانان، به سمت این عرفان‌های کاذب کشیده شده‌اند و باید گفت که خود این عرفان‌ها حقیقتی ندارد، موفقیتی در آن نیست اگر هم پیروزی ظاهری‌ای نصیبشان شود. این پیروزی به خاطر خلأ کاری گروه‌های مذهبی است که در این زمینه، کم‌کاری داشته‌ایم و در نتیجه، آن‌ها توانسته‌اند از این عدم حضور در صحنه و فرصتی که پیش آمده، استفاده کنند و عرفان کاذب را به جوانان ما بالاخص جمعیت دانشگاهی، تحمیل کنند و در به کار بردن کلمه «تحمیل»، تعمد داریم؛ چون افراد اگر بفهمند در باطن و پشت پرده این عرفان‌ها چه می‌گذرد، چنین عرفانی را نمی‌پذیرند. لذا این‌ها تحمیلی است و مورد انتخاب نیست.

می‌توان به عنوان یک دلیل گفت: نیاز به هویت‌یابی و شکل‌گیری تصور از خویشتن، باعث می‌شود که جوانان به گروه‌ها و افکاری که توانایی هویت‌بخشی دارند، گرایش پیدا کنند. گروه‌های معنوی که نوعی جهان‌بینی، انسان‌شناسی و ارزش‌های خاصی را مطرح می‌کنند، استعداد شکل‌دهی به هویت جوان را دارند و از این‌رو، با استقبال از سوی آنان، مواجه می‌شوند.

درباره زنان هم می‌توان به ویژگی لطافت روحی آنان اشاره کرد. در عرفان، به لطافت روحی، نیاز مبرمی است. اولیاء خدا برای اینکه شاگردان خود را آماده کنند، ذکرهایی را به آنان آموزش می‌دهند تا باعث تلطیف روح آنان شود. در زنان، این لطافت در درجه بالایی است؛ در نتیجه، باعث می‌شود تا زودتر در مسائل معنوی، بال‌وپر بگیرند. البته به دلیل این ویژگی، سقوط زنان در این عرصه، ساده‌تر است و باید به فکر تقویت نیروی خیر و حفظ این لطافت روحی باشند. موضوع دوم، به مسئولیت‌های زنان باز می‌گردد. به هر حال، فراغت زنان بیشتر از مردان است، پراکندگی مسئولیت‌های مردان را زنان ندارند. زنان، در کارهای خانه، ساعت کار و رفتن و آمد و غیره ندارند. بلکه با همه سنگینی کار، مدیریت آن در اختیار خودشان است و می‌توانند فرصت‌هایی را برای خود باز کنند. موضوع بعدی، به متنوع بودن تفریحات مردان در جامعه باز می‌گردد، تفریحات برای زنان، محدود است و شرایط، عادلانه نیست؛ در نتیجه، باعث جذب زنان به سمت تفریحات پشت پرده و مشکوک می‌شود، برپایی جلسات خانگی، کلاس‌ها و نشست‌هایی که می‌تواند، اهداف

نامطلوبی را به دنبال داشته باشد. خطری است که از این ناحیه، جامعه زنان را تهدید می کند. دلیل گرایش بعضی از افراد به این فرقه های نوظهور، به علت های روحی، خانوادگی، فکری، سیاسی، اقتصادی و ... است که گاهی تمام این علت ها در یک فرد، جمع است و گاهی بعضی از این عوامل، در یک فرد وجود دارد.

شاید بتوان مهمترین علت گرایش گروندگان به فرقه های نوظهور و کاذب را، میل به متفاوت بودن دانست؛ عده ای از جوانان که میل به متفاوت بودن از بقیه افراد دارند، به قصد جلب توجه دیگران، وارد این مکتب ها می شوند، حال آنکه از حقیقت آن ها، هیچ گونه اطلاعی ندارند و نمی دانند اساساً جهان بینی این فرقه ها چیست.

بعضی از کسانی که به دنبال ارتباطات نامشروع هستند، لهو و لعب را در این فرقه ها می بینند و به همین دلیل، برای دستیابی به لذت های زود گذر، به این مکاتب گرایش پیدا می کنند. برخی از افراد نیز هستند که به دلیل تمایل به کسب قدرت، به فرقه هایی مانند شیطان پرستی گرایش می یابند؛ آن ها معتقدند که شیطان، مظهر یک سری از قدرت هاست و به همین دلیل، می تواند بخشی از قدرت خویش را به برخی از پیروانش انتقال دهد؛ به همین دلیل، برخی از کسانی که حس قدرت طلبی در وجودشان پُررنگ است، فکر می کنند با ورود به این مکاتب، حس آن ها تا حد زیادی، پاسخ داده خواهد شد.

برخی نیز به دلیل مشکلات عقیدتی و فکری که منشأ آن ها، معرفت شناختی آن هاست، به این فرقه ها، گرایش می - یابند؛ نگاه این گونه افراد به خداوند، نگاه معرفت شناسانه نیست، اعتقاد به نبوت و وحی در آن ها، دچار ایرادی اساسی است، برای آن ها در نظام ارزشی، توجیهی برای اخلاقیات وجود ندارد و تمام این عوامل، در شیطان پرستی، جمع می شود که در آن ها نه معاد، نه توحید و نه هیچ ارزش دیگری معنا ندارد. در ایران، گرایش به این فرقه ها، به دلیل منشأ شناختی، بسیار کم دیده شده است؛

عمده دلیل گرایش برخی از جوانان به این فرقه ها، بیشتر از سر لهو و لعب است که متأسفانه، بدون اینکه هیچ گونه شناختی از عقاید اصلی این فرقه های منحرف داشته باشند، به دام آن ها گرفتار می شوند. در آیه ای از قرآن کریم آمده است که «سرنوشت کسانی که اعمال زشت و ناشایست انجام می دهند، تکذیب آیات خداوند از سوی آن هاست».

برخی از افراد نیز تنها به دلیل میل به مدگرایی و متفاوت بودن، به فرقه شیطان پرستی روی می آورند و وقتی که وارد این فرقه شدند، با شبهاتی که از طریق همین فرقه برایشان به وجود می آید، ممکن است در بحث های معرفت شناختی نیز، دچار اشکال شوند. همچنین به علت وعده های دروغین سرکرده های این مکاتب، عده ای از افرادی که مشکل مالی دارند و در پاره ای موارد، دارای مشکلات عقیدتی نیز هستند، به این فرقه ها، گرایش می یابند. همچنین بخش عمده ای از دلیل گرایش برخی از جوانان به فرقه های نوظهور، فعالیت

گسترده سیاسی دشمنان دین اسلام است. یکی از مؤلفه‌های امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران، مذهب و دین است، و به همین دلیل، یکی از راه‌های ضربه زدن به امنیت ملی، تضعیف دین و مذهب و اعتقادات مردم است و در این خصوص، یکی از راه‌های تضعیف اعتقادات و گرایش به دین و مذهب در مردم، ایجاد فرقه‌های نو ظهور و جذاب نشان دادن آن‌هاست. چون عرفان‌های کاذب، نمی‌توانند جوابگوی نیازهای واقعی بشر باشند، در آینده نه چندان دور، ضعف این عرفان‌ها مشخص می‌شود و آن‌وقت، زمان آن می‌رسد که ما عرفان ناب دینی را آماده در اختیار داشته باشیم و به بشریت، عرضه کنیم و مطمئناً دنیا نیز استقبال خوبی از آن خواهد کرد.

نگاهی به فرهنگ و معنویت، در عصر حاضر

با گذشت حدود چهل سال، نزدیک به چهار هزار مکتب و فرقه عرفانی و معنوی در غرب، شکل گرفته است. این جریان‌های معنویت‌گرا، طیف‌های بسیار متنوعی دارد و از عرفان ادیان ابراهیمی تا استفاده از مواد مخدر و روابط آزاد جنسی را در بر می‌گیرد. در این دیدگاه، هر آنچه به نوعی فرصت‌گذر از چارچوب‌های جامعه مدرن و روی‌گردانی از هنجارهای تمدن مادی و سرمایه‌داری را آماده سازد، معنویت خوانده می‌شود. این تعریف، ویژگی خاصی را که حول فرهنگ، مطرح می‌شود، بازنمایی می‌کند: «فرهنگ، جهان عینی مستقل را بازنمایی نمی‌کند. در بهترین حالت می‌توان به فرهنگ، به مثابه دالی متحرک اندیشید که شیوه‌های متمایزی از سخن گفتن درباره فعالیت‌های انسانی را ممکن می‌سازد. به همین جهت، مفهوم فرهنگ، سیاسی و مبهم است. همچنین می‌توان فرهنگ را به مثابه الگوهای متداخلی از معانی گفتمانی متقاطع درک کرد که در مناطقی دارای توافق موقت و نقاط مشترک هستند؛ اما همواره دلالت‌های معارزی در فضای اجتماعی دارند» (بارکر، ۱۳۸۷: ۷۸۸).

حرکت آرام و تدریجی فرهنگ‌سازی که از آن، تعبیر به دگرگونی فرهنگی می‌شود، به صورت حرکت میان نسل‌ها، اتفاق می‌افتد. دگرگونی فرهنگی، حاصل آمد و شد نسل‌هاست. بازتاب این دگرگونی، در تجربه‌های سازنده‌ای است که به نسل‌های مختلف، شکل داده است. از این رو، ارزش‌ها و هنجارهای سنتی در میان نسل‌های گذشته، گسترده شده است؛ در حالی که گرایش‌های جدید تا حد زیادی در میان نسل‌های جوان‌تر نفوذ دارند. «با جانشین شدن نسل‌های جوان، به جای نسل‌های گذشته، جهان‌بینی متداول در جوامع نیز، دگرگون می‌شود» (اینگمارت، ۱۳۷۲: ۱).

اگر در رابطه بین افراد یا مجموعه‌های انسانی، تأثیر و تأثیری ایجاد نشود و دگردیسی عمده‌ای صورت نگیرد، نمی‌توان گفت حرکتی فرهنگی انجام شده است. «فرهنگ‌پذیری

مجموعه‌ی پدیده‌هایی است که حاصل تماس مستمر و مستقیم میان گروه‌هایی از افراد از فرهنگ‌های مختلف است و دگرگونی‌هایی را در الگوهای فرهنگی یکی از دو گروه یا هر دو را موجب می‌شود» (پهلوان، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

پژوهش‌ها نشان داده است که عواطف و احساسات در فرهنگ‌سازی نقش مهمی دارند و می‌توانند همه‌ی ابعاد وجود بشر را در موضوع فرهنگ تغییر دهند. «هر نوعی از تغییر فرهنگی نیازمند تغییری عاطفی است. گاهی اوقات از جا‌کندگی احساسات با طرح‌های معنایی جدید آن را به وجود می‌آورند؛ یعنی بازنویسی روایت‌های شخصی به همراه تغییری عاطفی تمامیت فرد را دستخوش تغییر می‌کند» (بارکر، ۱۳۸۷: ۹۰).

یکی از این روایت‌ها و عاطفه‌ای که به همراه می‌آورند، شناخت و درک انسان از جهان و خداوند است. هر انسانی، تجربه‌های شناختی خود را از منابع خاصی دریافت می‌کند و به وسیلهٔ ابزاری، آن تجربه‌ها در اختیار نسل بعد قرار می‌دهد و به همین ترتیب، سلسله‌ای از تجربه‌های شناختی با گذشت زمان حاصل می‌شود. برخی از این روایت‌ها، سرچشمه‌ای الهی دارند و بر مبنای کتب مقدس، شکل گرفته‌اند و برخی نیز آموزه‌های دینی را در جهت دستیابی به منافع فردی به کار می‌برند. تجربه‌های شناختی افراد و سلسله‌های آنان نیز بر همین اساس، ممکن است ادامه‌دهندهٔ معنویتی الهی و شناختی قدسی باشند و یا زنجیره‌ای از توهّمات غیبی و جادویی از منافع به ظاهر الهی و یا حتی غیر الهی باشند. جان ناآرام انسان، تشنهٔ معنویت است. در عصر جدید با این که بشر مادی‌گرا خویش را بالغ و بی‌نیاز از آیین‌های الهی و معنوی می‌داند؛ اما نتوانست تمنای ژرف درون را فراموش کند و آشفتگی و انزوای روح را در این جهان نادیده بگیرد. عرفان‌های نوظهور، برون‌رفتی برای نیازهای مادی در شکل الهی ایجاد نموده است تا انسان معاصر را به سمت خویش بکشاند و محلی برای گریز روح انسان از دنیای مادی با آرایشی مادی و رنگ و بویی معنوی بسازد.

نحله‌های معنوی نوظهور

مبنای این گروه‌ها بر ترویج لذت جنسی - حیوانی، استفاده از مواد تخیل‌زا و مخدر، خشونت‌های تند و عصبیت‌های فردی و اجتماعی و موسیقی‌های محرّک، سحر و جادو در جهت رهایی از عقل و خرد و پناه بردن به دامن احساس و فرار از مسئولیت‌های اجتماعی است که به همراه مدها و نمادهای درون فرهنگ جوامع، با تشکیک در مبانی اعتقادی منجر به ویرانی ریشه‌های دینی می‌گردد و به هرج و مرج فرهنگی می‌انجامد. «اکنون بیش از پانزده سال است که هر یک از این عرفان‌ها در جامعهٔ ایران مطرح شده و نه تنها از نظر ملی؛ بلکه به صورت فراملی و در سطح کلان فرهنگی یک پژوهش ضروری و غیر

قابل غفلت می‌نماید. «میلتون» محقق در حوزهٔ جامعه‌شناسی ادیان عصر جدید می‌نویسد: «بیش از دو هزار فرقهٔ معنویت‌گرا در آمریکا و بیش از دو هزار جریان معنویت‌جویی در اروپاست و درصد کمی از آن‌ها مشترکند.» (مظاهری سیف، ۱۳۸۸: ۲۱).

بیشتر عرفان‌های نوظهور بر بستر مدرنیته و فرهنگ غرب رویده‌اند؛ به همین دلیل با مبانی و اصول این فرهنگ کاملاً سازگارند: دین‌ستیزی، شکاکیت معرفت‌شناخت، ناواقع‌گرایی معرفتی و ارزشی، لیبرالیسم جنسی از جمله ویژگی‌های این عرفان‌هاست.

گرایش‌های معنوی نوظهور در ایران

جنبش‌های ادیان جدید در ایران، اعم از اینکه به تشکیل فرقه منجر شده باشند یا به اصطلاح الیزابت آروک در دورهٔ تکوینی^۱ یا نهفتگی^۲ باشند، به هشت سنخ یا تیپ، قابل تفکیک‌اند:

- سنخ روشنفکری: فروکاستن دین در مقام تئوری و نظر
- سنخ نبوتی: مؤسسان آن، مدعی پیام‌آوری از جانب خدا برای انسان‌ها هستند.
- گروه‌هایی که از سنن شرقی الهام گرفته‌اند؛ مانند پیروان اشو و فرقهٔ راجنیش، ساتیا سایی بابا، مراقبهٔ متعالی با کتب فنگ شویی.
- گروه‌هایی که آن‌ها را دین - سلف (دین معطوف به خود)^۳ می‌خوانند.
- گروه‌هایی که موفقیت‌های شخصی (اقتصادی یا غیراقتصادی، مدیریت، روابط عشقی و...) را غایت گرفته، کل زندگی را معطوف بدان می‌نمایند. «عادت‌های میلیون دلاری» برایان تریسی، «عشق مورد نظر شما» از هارویل هندریکس و برخی کتاب‌های فوق‌العاده پر فروش آنتونی رابینز، از این دسته‌اند.
- گروه‌هایی که از تعالیم باطنی و علوم غریبه مشتق شده‌اند (گروه‌هایی نظیر اکانکار، و در غرب نظیر بشاره، گوردیجف، اوسپنسکی)
- گروه‌هایی که بر موجودات فرا زمینی، فرشتگان و بشقاب‌پرنده شناسی^۴ متمرکز شده‌اند. گروه‌هایی مانند جنبش رائیل.
- علم‌گرایی: عرضهٔ دین جدید یا معنویت در قالب یک علم تجربی. دکتر بهرام الهی و کتاب‌های او در این دسته، جای می‌گیرند.

جغرافیای عرفان‌های نوظهور

عرفان‌های نوظهور در ایران را بر مبنای محیط جغرافیایی و محل شکل‌گیری آن‌ها می‌توان بدین صورت، مجزا نمود:

1. Formative
2. Dormant
3. Religion – Self.
4. Ufology

الف) عرفان‌های هندی- شرقی.

ب) عرفان‌های غربی.

ج) عرفان‌های برخاسته از ایران.

الف) عرفان‌های هندی- شرقی

از آنجا که برخی از عمده‌ترین گرایش‌های عرفانی وامدار مکاتب هندی هستند، باید با تأکید بیشتری این عرفان را بررسی نمود. گزاره بنیادین عرفان هندی این است که زندگی سراسر رنج است و رنج واقعیت دارد؛ اما شادی موهوم است. پرسش این است که چه چیز منشأ رنج می‌شود؟ پاسخ عرفان هندی، چنین است: «زندگی، زیستن در این جهان موجب پدید آمدن رنج می‌شود؛ اما انسان در چرخه تولید، مرگ و تولد اسیر است و سرنوشت گریزناپذیر او تعلیق در این مسیر پایان‌ناپذیر و تولدهای مکرر است و این حضور، پی در پی در جهان به انحاء مختلف، رنج و باز هم رنج می‌آفریند. همه مکاتب‌های فلسفی هند، حتی جاینای و بودا که مرجعیت وداها را نمی‌پذیرند، اصل تناسخ را باور دارند. تناسخ در اصل ودایی است. در رک ودا آمده است: «اگر انسان در اثر انجام کارهای شر و پلید به جهان بازگشت پاره‌های روحش که در درختان و گیاهان و آسمان و خورشید و... پراکنده شده است، دوباره به هم می‌پیوندند و به نزد او باز می‌گردند» (چاترجی، ۱۳۸۴: ۷۳). این نگاه اندوه‌مدار نسبت به انسان، هویتی رنجورانه برای او رقم می‌زند. در این نگاه، انسان کاملاً ضعیف و وابسته به شرارتی می‌شود که حقیقتش را بنیان نهاده و زندگی‌اش را محدود به رنج دنیا ساخته است. در واقع، «مفهوم انسان-گونگی و اسطوره‌های اصول الهی و نیز تجسد و زایش دوباره خدایان هندی در آخرین تحلیل با روح مذهب اسلام منافات دارد» (شایگان، ۱۳۸۷: ۱۶۸).

عمده‌ترین مکاتب عرفان‌های هندی- شرقی از این قرارند:

۱. اشو

نام اصلی اشو، «باگوان شری راجنیش» است. وی در سال ۱۹۳۱، در روستای کوچوادا در استان مادیاپرادش هند به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۰م. از دنیا رفت. وی، ادعا می‌کرد در ۲۱ سالگی، نور الهی را در خود احساس کرده است و از آن پس، مذهب خود را مطرح ساخت. اشو، فلسفه خواند و مدتی به آمریکا رفت و در آنجا مریدانی پیدا کرد؛ اما به دلایلی از آمریکا اخراج شد. او هرگز کتاب ننوشت؛ اما ۷۰۰۰ سخنرانی ایراد کرد که در ۶۵۰ جلد کتاب (مانند: بلوغ، راز بزرگ، راز شهامت و خلاقیت، آواز سکوت، ملکوت، آفتاب در سایه، شورشی) مکتوب و به سی زبان زنده دنیا نیز ترجمه شده است. «اشو، درصدد توجیه لذت‌طلبی است و برای این کار از خدا، عرفان و معنویت، مایه می‌گذارد. وی، عشق جنسی

را مانعی معرفی می‌کند که مطمئن‌ترین راه برای برطرف کردن آن، برداشتن مرزها و محدودیت‌های جنسی است» (مظاهری سیف، ۱۳۸۸: ۲۴۹).

«تانترا» فیلسوف بزرگ شرقی، آمیزش را مقدس و مهم‌ترین انرژی حیات می‌خواند، کل دگرگونی قرار است از طریق این انرژی اتفاق بیفتد. (اشو، ۱۳۸۲: ۳۸۳) اشو می‌گوید: «این حق شماس است که آزادانه به گمراهی بروید این بخشی از کرامت شماس است که حتی در مقابل خداوند بایستید» (همان، ۱۳۸۰: ۲۷).

تازگی و نوآوری، دستاویزی است که اشو به وسیله آن می‌خواهد عرفان و آئینی نو در اندازد. «همه آئین‌ها بر پایه دست‌آویزی ساختگی، بنا شده است. همه شیوه‌ها دروغین‌اند... می‌توان دست‌آویزهای تازه‌ای به بار آورد، دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دست‌آویزهای کهنه، فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه، از رنگ و بو می‌افتند و به دروغ‌های نوتری نیاز خواهد بود» (همان: ۲۰).

و در جای دیگری گفته: «انسان، باید دوباره حیوان شود» (همان، ۱۳۸۲: ۸).

۲. کریشنا

کریشنا مورتی به سال ۱۸۹۶ در جنوب هند، در خانواده‌ای برهمن، به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۶ در ۹۱ سالگی از دنیا رفت. تحصیلاتش در اروپا در رشته روان‌شناسی بود. وی به خودشناسی و آزاداندیشی درونی و سفر روح اعتقاد داشت. مهم‌ترین آثارش، عبارتند از: تعالیم کریشنامورتی، حضور در هستی، حقیقت و واقعیت، پرواز عقاب، برای جوانان، خشونت و خلاقیت، عرفان و خودشناسی.

۳. سای بابا

سای بابا در سال ۱۸۳۵ در حیدرآباد در خانواده‌ای برهمن، به دنیا آمد و در ۱۹۱۸ از دنیا رفت. تعالیمش را از کتاب‌های مقدس هندوها و اسلام گرفته بود. وی با تعالیم ساده‌اش و برخی امور خارق‌العاده که برای او ادعا می‌کنند، طرفداران زیادی یافته بود. وی به اعتقادات هندو، مانند تناسخ، قائل است و بر ذکر خدا و توجه به عالم درون، عشق و برابری ادیان و مذاهب، تأکید می‌کند.

۴. فالون دافا

جماعت فالون دافا که خاستگاه آن، چین است در بسیاری از کشورها از جمله کشورهای عربی نظیر مصر و فلسطین اشغالی و برخی کشورهای غربی نفوذ کرده است. در لغت چینی، «فالون دافا» کلمه‌ای مرکب و به معنای اساس وجود (حیات) و یا قانون اکبر است و در قاموس ادیان اثری از این دین در بین آئین‌های قدیم چین که هزاران سال قدمت دارند دیده نمی‌شود. رهبر خود این آئین اذعان دارد که در سال ۱۹۹۲ بر او وحی نازل شده است. رهبر این دین که نام او «لی.هونج.جی» است، خود را پیامبر آخرالزمان

معرفی می‌کند و معتقد است که دین او، انسان را به کمال و پاکیزگی نفس و زدودن آن از هواهای نفس و گمراهی می‌برد. آئین فالون دافا، دو جزء دارد: رشد و تحول انسان با هدف تحسین و تغییر جسم و نفس، که کلید این تغییر، انسجام فرد با صفت اساس حیات و وجود است. وی، معتقد است که دین او، آخرین دین آسمانی است که برای هشدار به همه انسان‌ها آمده است و وقوع زلزله، آتشفشان، توفان‌ها و سیل‌های ویرانگر به خاطر روی گرداندن بشر از این دین است. فالون دافا به عقیده پیروانش یک آئین روحی مانند یوگا است که بر روی تعالی نفس و تهذیب سلوک، متمرکز است.

ب) عرفان‌های غربی - آمریکایی

یکی از زادگاه‌های عرفان‌های نوپدید، قاره آمریکا است. این قاره که از دیرباز، دست‌خوش تحولاتی در این قلمروها و عقاید اختلاطی بوده است که از یک زاویه، برخاسته از تعدد و آمیختگی عقیده‌های باستانی و جدید است.

منشأ ظهور و پیدایش عرفان‌های نوظهور در غرب را باید در کنار گذاشتن دین و اعتقادات مذهبی، و در پی آن، مواجه شدن با بحران معنویت جستجو کرد. در پی این بحران، جنبش‌های دانشجویی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آمریکا و اروپا را فرا گرفت. این امر، سبب شد تمدن غرب در صدد ترمیم خویش برآید.

نکته مهم در پرداختن به عرفان‌های نوظهور غربی توجه به اقتضائات تمدنی و لوازم دوران عبور از سنت به تجدد و سپس ورود به دوران پس از تجدد است. «دوران پست مدرن، مرحله‌ای است که بنیان‌های عصر مدرن به چالش رفته است و مورد تردید قرار می‌گیرد، بحران مدرنیته، پست مدرنیته نامیده می‌شود» (داوری اردکانی، ۱۳۷۸: ۸۷).

از این رو «عرفان پست مدرن تلاشی است تا ساکنان خیابان شلوغ مدرنیته، مقداری از رنج‌ها و پریشانی‌های خود را کاهش دهند و تا حدودی، لذت آرامش درونی را بیابند و با متوقف کردن جریان عقل جزئی و ذهن پر مشغله، نوعی معرفت درونی و شهودی را تجربه کنند. عرفان پست مدرن - که مبلّغ آن در غرب، ماهاریش ماهشی نام دارد - نوعی هندوئیسم است که با برخی آموزه‌های بودیسم ترکیب شده و به نام «مدیتیشن متعالی»^۱ ارائه شده است» (مظاهری سیف، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

التقاط‌هایی که در این نوع از عرفان، انجام می‌شود، هویت واقعی آن را پنهان می‌سازد؛ که با کمی تأمل می‌توان برخی از ویژگی‌های آن را بازشناسی کرد. مدیتیشن یا مراقبه، چهار رکن دارد:

- یک مکان آرام.
- وضعیت راحت.
- موضوعی برای توجیه و مشغولیت.
- نگرشی بی تفاوت.

نتیجه‌ای که از این اعمال، برداشت می‌شود این است که فرد، خود را از بند افکار و تصاویر ذهنی برهاند و به نوعی سکوت و عزلت برسد که در ورای تفکر یا تعمق بر روی موضوعی یا مضمونی قرار دارد» (جیمز، ۱۳۷۲: ۱۷۹).

نوع تفکر و اندیشه این مسلک‌ها باعث شده است تا انسان، غرایز و فرار از آشفتگی در این دنیا را عرفان بنامد.

ج) عرفان‌های نوظهور غربی - آمریکایی در ایران

۱. عرفان سرخ‌پوستی

عرفان سرخ‌پوستی، از روزگاران قدیم در آمریکای جنوبی به ویژه در مکزیک، شکل گرفت و پس از جنگ جهانی دوم، توسعه پیدا کرد. عرفان‌های سرخ‌پوستی، در شکل‌های گوناگون تولتک (دون میگوئل روئیز)، سو (گوزن سیاه متولد ۱۸۶۲)، ساحری (کارلوس کاستاندا ۱۹۳۵) ظهور یافته است. مهمترین منابع عرفان سرخ‌پوستی، کتاب‌های کاستاندا مانند: «آموزش‌های دون خوان»، «واقعیتی جداگانه»، «دومین حلقه اقتدار»، «ارمغان عقاب»، «آتش درون» و «قدرت سکوت» است که از سال ۱۹۶۸ به بعد منتشر شد و شرح دیدارهای کاستاندا را با جادوگر مکزیک به نام دون خوان مطرح می‌کند. اندیشه‌های سرخ‌پوستی بیشتر به توصیه‌های اخلاقی می‌پردازند و از اعتقادات مربوط به خدا و آخرت سخنی نگفته‌اند. این گروه‌ها برآنند تا با استفاده از گیاهان دارویی و حالت‌های توهم‌زا، انسان‌ها را از واقعیت‌ها دور -سازند. پیام این اندیشه، پیوند عرفان با زندگی است. این مدل، وارد مباحث عرفان نظری نشده است؛ بلکه عرفان و معنویت را با زندگی پیوند زده‌اند.

۲. عرفان اکنکار

یکی از عرفان‌های نوظهور و سکولار آمریکایی است که توسط پال توئیچل (متوفی ۱۹۷۱) پدید آمد. وی، علاوه بر برگزاری کارگاه‌های آموزشی برای سفر روح در کالیفرنیا، در سال ۱۹۷۰ موفق به تأسیس مؤسسه اکنکار شد. بعد از توئیچل، «سر داروین گرایس» در سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۱ و سپس «سر هارولد کلمپ» استاد «حق» در قید حیات شدند. کلمپ در سال ۱۹۶۹ توسط توئیچل به مقام «اک» رسید. هدف اکنکار، قادر ساختن انسان برای سفر روح و ترک از کالبد فیزیکی و در نهایت، رسیدن به سرزمین بهشت حقیقی یا «انامی لوک» (جایی که سوگماد در آن به سر می‌برد) است؛ البته انسان در این سفر،

از مسیر زمان می‌گذرد. عناصر تفکر، نور و صوت در اکنکار نقش مؤثری دارند. توییچل از ادیان و عرفان‌های مختلف برای این فرقه، بهره برده است. از جمله کتاب‌های اکنکار: «دندان ببر»، «نسیم تحول»، «سرزمین‌های دور»، «اکنکار کلید جهان‌های اسرار» است. اکنکار می‌خواهد بدون وحی و طریقت الهی، مسیر زمان را طی کند، در حالی که اگر هم با شهود، مسیری را دریابند باز احتمال خطای شهود و آمیختن تصور با حقیقت وجود دارد.

۳. عرفان‌های سکولار و شیطان‌پرستی

شاخه دیگری از عرفان‌های غربی-آمریکایی، عرفان‌های سکولار و گروه بزرگ شیطان‌پرستان (وابسته به فراماسون‌ها و صهیونیسم) است. این فعالیت‌ها عبارتند از: معنا درمانی، هاله‌بینی، طالع‌بینی، ان. ال. پی، هیپنوتیسم، مدیتیشن و... این عرفان‌ها پس از جنگ جهانی دوم، برای کنترل سربازان در مسکو و سپس در اروپا مطرح شد. این تحقیقات، توسط استراندرو و شرویدر در کتاب «اکتشافات روانی در پشت پرده آهنین» در سال ۱۹۷۰، در آمریکا منتشر شد. تمام ادعاهای این جریان‌ها در خصوص هاله‌بینی، کف‌شناسی، چهره‌شناسی، مدیتیشن (شناسایی بخش ناشناخته وجود انسان یا ان. ال. پی) برنامه‌ریزی عصبی-زبانی برای ارتباط برتر، هیپنوتیسم (خواب مصنوعی)، غیر علمی و اثبات نشده‌اند و تنها حاشیه‌هایی در علم روان‌شناسی دارند.

تکیه بر خشونت‌ها و تأکید بر اینکه شرور در عالم، غلبه یافته و خیر و خوبی شکست خواهند خورد، ویژگی عمده این تفکر است. در این فرقه‌ها با تأکید بر موسیقی و استفاده از این ابزار، سعی در تغییر ذائقه اندیشه‌ای و سپس جایگزین نمودن شر به جای خیر است. فرقه‌هایی از متال که بر نوعی از معنویت و فراروی عالم تأکید دارند، معمولاً با ایجاد رعب و وحشت، قلب تشنه هیبت و خشیت مردمان را هدف گرفته و به این نیاز ازلی پاسخ می‌دهند. مرلی منسون از سرآمدان بلک متال، در آثار خود می‌کوشد تا با طنین وحشت‌انگیز، نت‌های هراسناک، موضوعات رعب‌آور و تصویر پردازی هراس‌انگیز معنا، معرفت و لذتی را که دل‌ها در تجربه هراس و هیبت می‌جویند، به مخاطبان عرضه کند. مضمون کلی آثار وی، درباره کسانی است که می‌کوشند با توسل به شیطان و نیروهای پلید، شکست‌ها را جبران کنند و به قدرت دنیوی و حتی معنوی برسند.

د) عرفان‌های نوظهور برخاسته از ایران

پیش از این در تاریخ ایران، فرقه‌های گوناگون تصوف وجود داشته‌اند که از مذاهب اسلامی و گاه عرفان ایران باستان (میترائیسم) سرچشمه گرفته‌اند. فرقه‌های صوفیه به سبب پیشینه تاریخی-مذهبی در این نوشته، مورد بحث نیستند.

۱. رام‌الله

رام‌الله، یکی از فرقه‌های هندی در ایران است که به وسیلهٔ پیمان فتاحی (ا.م.رام‌الله) از سال ۱۳۵۷ شمسی، ترویج می‌شود. نحوهٔ پیدایش آن، به تحولات در ویشنو باز می‌گردد؛ با این بیان که مذهب ویشنو با تاختن سلاطین غزنوی در قرن دهم میلادی، توسط راماننده -مصلح هندی- تغییراتی یافت و «نئو ویشنویسم» پدید آمد و سپس یکی از شاگردانش به نام شیخ کبیر پانتیس (متولد ۱۴۴۰م. از پدری مسلمان و مادر ویشنو، و متوفی به ۱۵۱۸م.) مذهبی ترکیبی از اسلام و ویشنو یعنی رام‌الله (خدای ویشنو و خدای اسلام) را به وجود آورد. این فرقه در ایران، توسط ا.م. رام‌الله با اعتقاد به ضرورت تولد دوباره، و آموزش‌ها و تعالیم اسرار در دو نشریهٔ «هنر زندگی متعالی» و «حرکت دهندگان» گسترش یافت. این فرقه، کاملاً به مبانی آئین‌های هندی به خصوص تفکرات یوگا، پایبند و معتقد است. رام‌الله در بحثی تحت عنوان «سیال حیاتی» ضمن بحث از چاکراها و نادیه‌ها می‌گوید: «همان‌طور که بدن انسان دارای رگ‌هایی برای عبور خون است و با اختلال در جریان گردش خون، جسم بیمار و درمانده می‌شود. روان انسان نیز دارای مسیرهایی برای عبور جریان حیاتی است. در علم امروزی، این مسیرها با عنوان نادیه‌ها (و در سطوح بزرگتر چاکراها) شناخته شده‌اند. هرگاه جریان انرژی حیاتی در مسیرهای روانی انسان متوقف یا دچار اختلال شود بیماری، نارسایی و رنج پدید می‌آید.

او از یک سو، بخشی از مبانی خود را از مکاتب عرفانی هندی می‌گیرد و از سویی دیگر، از مسیحیت متأثر است و از طرف سوم، سعی دارد به آیه و حدیث هم تمسک کند. لذا به نظر می‌رسد همان ایدهٔ شیخ کبیر را که هدفی جز تقریب آئین هندو با اسلام نداشت را پیگیری می‌کند. علاوه بر اینکه از دین مسیحیت هم جانبدارانه حمایت می‌کند تا جای بیشتری و مخاطبین فزونتری برای خود دست و پا کند.

۲. عرفان حلقه

عمدهٔ تعالیم محمد طاهری، بنیانگذار این فرقه را می‌توان در نکات زیر خلاصه نمود: رد شفاعت و توسل به ائمهٔ معصومین، تعبیر دین به خرافه، وابستگی این فرقه، منکر شفاعت و توسل به ائمه هستند و این، در حالی است که برای خود، نوعی ولایت قائلند که مرتب‌ترین حلقه، از طریق آن می‌توانند به روح‌القدس متصل شوند. طرح مسائلی در خصوص احضار ارواح و رابطه با جنیان و درمانگری با استفاده از روش‌های شیطانی و توهین به مقام الوهیت از دیگر کردارهای این فرقه است.

۳. شیطان پرستی

دنیای غرب، تاکنون دو مرحلهٔ مدرنیته و پست مدرنیته را از سر گذرانده و در حال ورود به مرحلهٔ ترانس مدرنیته است. در عصر مدرن، نگاه‌ها از آسمان به سوی زمین چرخید و

انسان محوری، در جای کلیسا محوری نشست. در دوره پست مدرن، خود (نفس) محوری جای انسان محوری را گرفت و در دوره معاصر (ترانس مدرن)، بشر غرب در سیر قهقرایی تمدن خود، به پایین ترین مراتب یعنی شیطان محوری سقوط کرد. بر این اساس، جریانی هم که برای دهه نخست قرن ۲۱ طراحی و تکثیر شده است، جریان شیطان گرایی (شیطان پرستی) است.

شیطان پرستی در ایران، موضوعی است که به ویژه در سال های اخیر، سخنان بسیاری درباره آن مطرح شده است. شیطان پرستی در اشکال گوناگونش، شباهت بسیار زیادی با جادوگری دارد و خود را در قالب گروه های موسیقی به جوامع معرفی کرده است. این گروه، دارای سمبل ها و نشانه هایی است: «پنتاگرام وارونه»، «بز بفومت»، «صلیب شکسته»، «صلیب معکوس» و «ضد عدالت» و ... علاوه بر این، فرقه شیطان پرستی دارای اعتقادات و رفتارهای انحرافی و مخاطره آمیز است. هسته محوری اعتقاد انحرافی شیطان پرستان (در شاخه ها و تعاریف گوناگون آن) الحاد و پوچ انگاری است. بر این مبنا، دست زدن به هر رفتار ناهنجار نزد آن ها مباح و حتی لازم شمرده می شود. فعالیت جنسی بی حد و حصر، قتل و جنایت، دزدی، مصرف بی پروای نشئه آورترین انواع مواد مخدر، بخشی از این رفتارهاست. شیطان پرستی به معنی پرستش شیطان به عنوان قدرتی فوق العاده نیرومند و قدرتمندتر از خداوند است. در شیطان پرستی، شیطان به عنوان نماد قدرت و حاکمیت بر روی زمین، مورد توجه و پرستش قرار دارد و این دنیایی را که به عنوان دوزخ برشمرده می شود را قانون مند می کند. در شیطان پرستی، غیر از استفاده از شیطان به عنوان قدرت تاریکی و قدرت مطلق، از نیروها و اجنه و روح های پلید و شیطانی نیز برای رسیدن به اهداف خود استفاده می شود و در نهایت، معنای شیطان پرستی پرستش قدرت پلیدی است. به طور کلی، دو تعریف برای گروه های شیطان پرست، در نظر افراد وجود دارد:

۱. هر گروهی که شیطان را (مشابه شیطان تعریف شده در دین مسیحیت که عاری از مفاهیم غیر طبیعی مربوط به پلیدی و زشتی است، یا یک شیطان انتزاعی) به عنوان خدا قبول داشته باشد و آن را عبادت کند، که معمولاً از آن به عنوان الهه سیاه نیز یاد می کنند و آن را منتسب به طبیعت «حقیقی» انسان می نامند.

۲. گروه هایی که از دین مسیحیت تبعیت نکرده و یا عیسی را با خصوصیات که در دین مسیح تعریف شده است قبول ندارند. این تعریف، معمولاً توسط بنیادگرایان مسیحی مورد استفاده قرار می گیرد و بر مبنای این تعریف، بسیاری از گروه ها را شیطان پرست می نامند (سعادت)، جامعه شناسی شیطان پرستی، پایگاه اینترنتی جامعه شناسی ایران).

شیوه‌های تبلیغ شیطان‌پرستی در ایران

- انتشار سی دی، کاست و پوستر مربوط به خوانندگان.
- گسترش سایت‌ها و وبلاگ‌های مربوط به شیطان‌پرستی.
- تبلیغ و اطلاع‌رسانی از طریق پارتی‌های شبانه و گفتگوهای دوستانه به ویژه در منطقه‌های مرفه.
- تبلیغ در تالارهای گفتگوهای مجازی موسیقی که هنوز از مهم‌ترین عوامل تشدید نفوذ شیطان‌پرستی در بین جوانان و نوجوانان محسوب می‌شود.
- اینترنت و رشد تعداد مخاطبان شبکه جهانی اینترنت در سالیان اخیر، آسیب‌هایی را متوجه نظام فرهنگی کشور کرده است. عمده فعالیت این افراد، در قالب وبلاگ‌نویسی صورت می‌پذیرد. این گونه وبلاگ‌ها، همزمان با اعلام موجودیت جنبش شیطان‌گرایان ایران، فعالیت خود را آغاز کرده و اظهار می‌کنند که از سوی فردی با نام مستعار اهریمن در ایران هدایت می‌شوند.

ویژگی‌های مشترک عرفان‌های نوظهور

۱. نادیده گرفتن اعتقاد به خدا و یا انکار وجود او

خدا شدن انسان، در پرتو نوعی تعالیم التقاطی و آرامشی مادی که از آن تعبیر به معنویت می‌کنند از ویژگی‌های عرفان‌های نوظهور است. در این مسیر که از عرفان‌های اصیل و حقیقی گرفته شده است، با جعل اصطلاحاتی مانند «سوگماد» که همان هدف غایی از این سیر و سلوک است، می‌خواهند سالک را به آرامش برسانند و او را از قید و بندها، آزاد کنند؛ اما در عمل، این آزادی، همان آزادی مادی و تعلق یافتن به شهوات است که با جنون همراه می‌شود. جنون با اینکه در فطرت انسانی، مذموم است، توسط برخی از رهبران معنویت‌های نوظهور، ترویج می‌شود. این جنون، دعوت به منیت انسان است که در نقص ذاتی خود، نوعی آرامش را دنبال می‌کند. این آرامش، همان حصر انسان در محدودیت یک انسان دیگر است. سای بابا، نمونه کامل این نوع دعوت به جنون است. تعالیم «اک»، بر محور روح، استوار است، ذره‌ای از خداوند که برای تحصیل تجربه‌های معنوی به جهان فرستاده شده است. هدف در اکنکار، رسیدن به آزادی معنوی در همین دوره از زندگی است که بعد از رسیدن به آن، شما به هم‌نشین «سوگماد» تبدیل خواهید شد. در اکنکار، سوگماد حقیقت غایی است که روح با توجه به آن می‌تواند سیر کند و مراتبی را پشت سر گذارد (کلمپ، ۱۳۸۰: ۹).

عرفان اکنکار، هدف اصلی تمرینات معنوی خود را خداشناسی و مواجهه با نور و صوت

خداوند می‌داند؛ اما خدای مورد نظر اکنکار، با خدای ادیان الهی، متفاوت است. ادیان دیگر، غیر از اکنکار، همگی محصول خدای طبقه پایین و فیزیکیاند که آن را «کلنیرانجان» یا «سلطان نیروهای منفی» مینامند. در این دیدگاه، خدا، امری سلیقه‌ای و شخصی است: - خدا آن است که هر روحی باور دارد که باشد.

- مردم به نزد من می‌آیند و می‌گویند ما آرزوی جستجوی خداوند را داریم. من به آن‌ها می‌گویم در این باره با من صحبت نکنید. این مقوله را به بحث نکشید، هرگونه صحبتی درباره جستجوی خدا بیفایده است. هیچ معنا و مفهومی در آنچه می‌گویند نیست.

- کلمه خدا فقط یک بهانه است. ابزاری است برای ابراز احساسات ما به کل. در واقع، کل هستی خداست. کل، الهی است و وقتی شما لبریز احساس الوهیت شوید، با کل هستی، یکی خواهید شد. راه حل مشکل شما، رسیدن به آن وحدت است... هرگاه انسان به نقطه‌های برسد که خودش را کاملاً خارج از ذهن ببیند، آن وقت انسان، خدا شده است.

- خدای من، حتی یک شخص نیست؛ بلکه یک حضور است... خدای من، چیزی عینی، آنجا نیست. خدای من همان ذهنیت است، اینجا.

۲. شادمانگی به عنوان هدف غایی

در عرفان بودیسم، تلاش بر این است که عوامل رنج‌آفرین، اضطراب‌زا، نگرانی‌بخش و اندوه‌آور، حذف و در مرحله اصلاح، به یک علت یعنی تصورات ذهنی و در نتیجه، ناتوانی در مدیریت احساس که دالایی لا‌ما آن را نظم درونی می‌نامد، بازگردانده شود. «آرامش و شادمانی در بودیسم - که درخشان‌ترین نقطه این سنت معنوی است، به یک نوع و آن هم منفی و سلبی محدود است» (مظاهری سیف، ۱۳۸۸: ۵۱).

دنیانگری و محدودیت بیش از حد در برخی از عرفان‌های شرقی باعث می‌شود نگاه به دنیا و سایر اعمالی که سازنده انسان است، محدود باشد. شادی مورد نظر دالایی لا‌ما، بسیار کوچک‌تر از آن است و قلبی که محل آن شادی است، بزرگ‌ترین آرزویش در خوراکی خوب و خوابی راحت است (دالایی لا‌ما، ۱۳۸۴: ۷۵). ادو معتقد است: «من بر این باور هستم که هدف اصلی زندگی جستجوی خوشبختی است. این امری بدیهی است. اینکه معتقد به دین باشیم یا نباشیم و اینکه پیرو کدام مذهب هستیم، تفاوت زیادی نمی‌کند؛ همه ما در زندگی خود به دنبال چیزی مطلوب می‌گردیم. به همین دلیل، به نظر من حرکت زندگی رو به سوی خوشبختی و شادمانگی است» (همان، ۱۳۸۴: ۱۵۵).

هدف اصلی بسیاری از عرفان‌های نوظهور، شادی، آرامش و امید است. «مأموریت من اعطای شوق و شادی به شماست که از ضعف و ترس دورتان کنم. مأموریت من پراکندن شادمانی است از این جهت همیشه آمادهام میان شما بیایم، نه یکبار دوبار یا سه بار، هر زمان که شما مرا بخواهید. شادی شما شادی من است شادمانی جدا از شما ندارم. قدرت

من غیر قابل اندازه‌گیری است تولد من غیر قابل توضیح و غیر قابل درک و پیمایش است» (همان، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

۳. مخالفت با ادیان الهی

مشکلی که ماهانتا دارد، چیرگی آموزش‌های غلطی است که روح، سابقاً در مورد اینکه روح‌القدس چیست، خدا چیست، و خدا چه چیزی نیست، گرفته است. با وجود ماهانتا، دیگر نیازی به تعالیم سایر ادیان وجود ندارد. «ماهانتا در هر عصری با شکوه و جلال تازه‌ای، ظاهر می‌شود و در بین مردم امروز، قدم می‌زند. علم و حکمتی که او استطاعتش را دارد، بسیار والاتر از ادیان پر طرفدار الهی است؛ زیرا مأموریت او، آموزش دادن تکنیک‌های سفر روح است.» فردی می‌تواند یهودی یا مسیحی یا مسلمان باشد و به تعالیم اکنکار عمل کند. در عین حال، تأکید می‌کنند که «اکنکار مستقیم‌ترین مسیر به سوی جهان‌های بهشتی سوگماد است» (همان: ۱۶).

توئیچل از زبان ربارتاراز می‌گوید: هر دینی را که امروزه در قدرت است نام ببر و من به تو نشان خواهم داد که فقط و فقط زائیده یک وجدان اجتماعی است؛ نه حقیقتی که از جانب سوگماد آمده باشد. همه آن قوانینی که به عنوان قوانین الهی شناخته شده‌اند، چیزی نیست جز یک وجدان اجتماعی متحول شده» درباره محتوای ادیان نیز می‌گوید: این ادیان بزرگ، هیچ محتوایی را بازگو نمی‌کنند؛ مگر پیکری از احکام و مقررات که از جانب قشر روحانیت رسمی برای تحت کنترل نگاه داشتن پیروانشان تنظیم شده است تا بدان وسیله، عنان سیاسی و اقتصادی توده‌های مردم را به دست گیرند. «اگر میل جنسی تو واقعاً ارضا شود، احتیاجی به آن همه وعده‌های پوچ نداری، چون به خواسته‌ها رسیدهای. اگر میل جنسی تو، نکوهش، سرکوب و نابود شود، اگر تو را مجبور کردند از این بابت، احساس گناه کنی، آن وقت موهوم‌پرستی می‌تواند برای همیشه به حیاتش ادامه دهد. با این ترفند است که موهوم و موهوم‌پرستی، انرژی خویش را از خودکشی تو به دست می‌آورد!» روحانیان چون نانشان در ترویج دین نهفته است، دین را سر پا نگه داشته‌اند و الا ادیان به خودی خود، هیچ جذابیتی ندارند.

اشو «گناه» را ساخته و پرداخته ذهن روحانیان به منظور تسلط بر توده‌ها میداند و می‌گوید: «گناه یکی از قدیمیترین ترفندها برای سلطه بر مردم است. آن‌ها در تو احساس گناه ایجاد میکنند. آن‌ها ایده‌هایی بس احمقانه به خوردت میدهند که قادر به محقق ساختن آن‌ها نیستی. سپس گناه به وجود می‌آید و همین که گناه به وجود آمد، تو به دام افتاده‌ای. گناه راز کاسبی همه به اصطلاح ادیان تثبیت شده (بنیادگرا) است» (اشو، ۱۳۸۲: ۲۵۸).

۴. بازی با ارزش‌ها و تبدیل هنجار به ناهنجاری

یکی دیگر از اموری که نگاه نادرست و بخشی به انسان را در مکاتب و آئینهای عرفانی

نشان می‌دهد، مسأله انزوا و گوشه‌نشینی است و این کار را برای کسب توجه و تمرکز لازم میدانند. مبنا در چنین عرفانهایی، توجه و تمرکز و مدیتیشن است؛ لذا هر چیزی که موجب تقویت این حالت شود، «خوب» و با ارزش و هر چیزی که موجب ضعف در تمرکز و توجه گردد، «بد» و بی‌ارزش تلقی می‌گردد.

۵. کثرت‌گرایی

عرفان‌های نوظهور معتقدند که عرفانهای هندی و شرقی و غربی و امثال آن، به همان اندازه انسان را به نتیجه می‌رسانند که عرفان، مبتنی بر وحی و احکام الهی. راهها به تعداد انفس خلایق است. هیچ کدام ترجیحی بر دیگری ندارد. مهم نتیجه است، نه وسیله. دلایلی لامادر بحثی مغالطه‌آمیز می‌گوید: «در این جهان، آدم‌های مختلفی هستند و باورهای مختلفی دارند. پنج میلیارد انسان، روی کره خاکی زندگی می‌کنند و من معتقدم ما به پنج میلیارد دین مختلف نیاز داریم، چرا که در برداشت‌ها و تفکرات انسان‌ها تنوع بسیار گسترده‌ای وجود دارد. من فکر می‌کنم که اگر ما تنها یک دین داشتیم، طولی نمی‌کشید که آن دین، گرهی از کار فرو بسته بشر نمی‌گشود. اگر یک رستوران داشتیم و آن رستوران، تنها یک نوع غذا داشت، پس از مدتی، چند مشتری می‌داشت؟ انسان‌ها به وجود تنوع در غذای خود نیاز دارند؛ چرا که سلاقی مختلفی دارند. کار ادیان هم تغذیه معنوی بشر است».

۶. پیروی از استاد

مرشد یا رهبر که با نام‌های مختلفی نام‌گذاری می‌شود: قطب، استاد، پیر، ماهانتا، ناوال و...، جایگاهی همانند پیامبران و بلکه جایگاه خداوند دارد؛ زیرا پیامبران جرأت و جسارت تخلف از دستورات خداوند را ندارند و خود را فقط واسطه ابلاغ دستورات و خواسته‌های الهی به بشر می‌دانند و خداوند نیز اختیاری جز ابلاغ دستورات او را به آنان نداده است. اما استاد و پیر در عرفان‌های نوظهور، حق هرگونه دخالت و تصرفی در احکام الهی را دارند. به همین دلیل، ممکن است به سالک دستور دهد دزدی کند و او نه تنها حق سرپیچی از این دستور را ندارد؛ بلکه حق چون و چرا هم ندارد. در عرفان اکنکار، به جای توسل به خدا برای حل مشکلات، باید به پیر یا ماهانتا که رهبری اکنکار را بر عهده دارد، متوسل شد. «هر کسی که تمرینات معنوی اک را انجام دهد متوجه می‌شود که زندگی او به خوبی اداره می‌شود. این بدان سبب است که اداره کننده حقیقی زندگی او، ماهانتا است». اگر کسی انتظار دارد سفر روح کند، باید با ایده وجود استاد زنده‌اک مشکلی نداشته باشد؛ زیرا استاد، وسیله رسیدن به سرزمین‌های خداوند است که روح الهی آن را در اختیار ما قرار داده است. در مدرسه اک هیچ روزه‌ای وجود ندارد که یک بچه بتواند به وسیله آن، از دید استاد بیرون رفته و گم شود.

۷. لیبرالیسم جنسی: دامن زدن به مسائل جنسی

اوشو، سکس را امری مقدس و مهمترین نیروی زندگی دانسته و همگان را از نکوهش سکس، بر حذر داشته و معتقد است که همه دگرگونی‌های زندگی از طریق این نیرو رخ می‌دهد. او، سکس را مقدمه عبادت می‌داند؛ البته نه هر سکسی را؛ بلکه سکسی که از روی شور و سرخوشی باشد! چنین سکسی است که مولد عشق است و عشق نیز مولد عبادت است. اوشو، سکس را تنها در ارتباط با غیر هم‌جنس خلاصه نمی‌کند؛ بلکه همجنس‌بازی را نیز تقدیس می‌کند و بهترین مکان برای دین‌شناسی و خداشناسی را کاباره‌ها می‌داند و نه کلیساها و مساجد (اوشو، ۱۳۸۲: ۳۸۳ و ۱۲۶)!

اوشو، انسان ایده‌آل را در قالب ترکیبی با عنوان «زوربای بودایی» معرفی می‌کند. زوربا، شخصیتی است زمینی و اهل خوشگذرانی‌های دنیوی و جسمانی؛ اما بودا، مظهر عرفان و معنویت و زهد و کناره‌گیری از دنیا است. وی در این باره می‌گوید: «همه تلاش من بر یک چیز متمرکز است: آفرینش انسانی نوین مثل «زوربای بودا» در یک کمون نمونه، همه افراد از هر دوی این کیفیت‌ها برخوردار خواهند بود» (همان: ۲۵۷).

۸. انکار معاد و طرح مسأله تناسخ

عرفان‌های نو ظهور، به‌ویژه عرفان‌های هندی-شرقی معتقدند کسانی که تناسخ را باور دارند، در مصیبت‌ها یا اصلاً رنجی نمی‌برند و یا تحمل مصیبت و جدایی دوستان و عزیزان برای آن‌ها آسان است. سرنوشت فرد، وابستگی تام به رفتارهای خود او دارد. دالایی لاما میکوشد به پیروانش بباوراند که اعتقاد به «کارما» نباید باعث رکود و بیتحرکی آنان شود و گمان کنند چون زندگی کنونی‌شان از پیش رقم خورده است. پس نباید هیچ حرکتی برای اصلاح وضع موجود داشته باشند. وی از کارما، باوری فعال می‌سازد و می‌گوید با توجه به این باور، باید دانست که زندگی آینده ما در دست خود ما است؛ پس برای بهتر شدن زندگی آینده‌مان باید تلاش کنیم.

وجه مشترک همه عرفانهای شرقی و غربی و سرخپوستی همین ویژگی است؛ البته این مسأله، امر جدیدی نیست. تناسخ از ویژگیهای مشهور ادیان و آئینهای هندی است و حتی در یونان باستان، از سوی فیثاغوریان هم مطرح شده است. اگر ما در زندگی‌های گذشته مورد آزار قرار گرفته و ترس را تجربه کرده باشیم، احتمالاً هنوز این عواطف را در حافظه روانی خود حفظ کرده‌ایم و شاید به همین دلیل، در زندگی کنونی، از احساس ترس و تنش در عذابیم.

اوشو در مسأله تناسخ به تجربه شخصی تأکید می‌کند: «من مراقبه کرده‌ام. من به نقطه‌های رسیدهام که از آنجا می‌توانم زندگیهای قبلی خود را ببینم و همین برهان بسنده است.

این شناخت من است. این تجربه من است. این به میراث هندوان، باورها یا هیچ چیز دیگرشان ربطی ندارد. من بر اساس اختیار خود، سخن میگویم». علل تأثیرگذاری عرفان‌های نوظهور را می‌توان در موارد زیر بیان نمود که خود، شاخه‌های متعددی ایجاد می‌کنند:

- جهل مخاطب نسبت به بنیادها و مقاصد این مکاتب.
- استفاده از موسیقی، سینما، مد و نماد.
- وعده‌های بی‌مبنا و فریبنده‌یی چون: تسکین آلام روحی، بهبود امراض مزمن یا صعب‌العلاج، رسیدن به سعادت جاوید.
- ادعای رسیدن به حقیقت بدون عمل به دستورات دینی.
- تبلیغ سهولت اعمال در قیاس با اعمال عبادی در ادیان الهی با جلوه دادن تجربه‌های معنوی جدید (اشو، ۱۳۸۲: ۳۷۳).

راه‌های مقابله با عرفان‌های نوظهور در ایران

۱. جهل، مهمترین عامل اثرگذاری این نوع مکاتب است؛ از این‌رو، نخستین گام برای مقابله، ایجاد شناخت و آگاهی است که با گفتمان‌های علمی و بهره‌گیری از مهندسی اخلاقی در سطح خرد و کلان اشاعه می‌یابد.
۲. شناخت عرفان حقیقی از عرفانهای کاذب از طریق مقایسه همه جانبه آموزه‌های آن با مبانی اسلام.
۳. تأکید بر عقلانیت و پرهیز از امور خرافی چون رؤیابینی، فالبینی، طالع‌بینی، کف‌بینی، سنگ‌درمانی و فرا‌درمانی و سحر و جادو و احضار روح، که رسیدن به این مقصود، نیازمند آگاهی بخشی فرهنگی در سطحی بسیار گسترده و مؤثر است (مظاهری سیف، ۱۳۸۸: ۶۲).

نتیجه‌گیری

عرفان‌های کاذب، فاقد نظام عقیدتی منسجم و عمیق‌اند. به عبارتی، از منظر نظری بسیاری از آن‌ها، اصول جهان-شناختی و فلسفی مشخص و قابل ارائه‌ای ندارند. آن گروه از مکاتب نیز که مطلبی مطرح نموده‌اند، جهان‌بینی و مبنای قابل دفاعی در مواجهه با دیگر مکاتب ندارند. طیف غالب عرفان‌های کاذب، با هدف مراقبه، آرامش، تمرکز و... برای خدمت به استعمار نو و توجیه فرهنگ و تمدن مادی و مدرن غرب به میدان آمده‌اند. در حقیقت، آن‌ها آمده‌اند تا بشر آشفته و خسته از زندگی مدرن را آرام کنند. مأموریت واقعی آن‌ها، جلوگیری از تجدید حیات دین حقیقی است؛ چرا که بشر سرگردان، اگر آلام روحی و معنوی خود را تسکین ندهد، زود است که بنیان تمدن جدید را به چالش بکشد و در برابر

آن عَلم طغیان برافرازد و تسلیم حق ازلی و ابدی شود.

تنوع فرقه‌ای، یکی از شاخصه‌های بافت جمعیتی ایران است. تضمین امنیت ملی، مهمترین شاخصه‌های یک حکومت پویا و مقتدر است. تنوع فرقه‌ای در کشور، جدای از اینکه در زمان وقوع بحران، می‌تواند عامل انسجام و اتحاد یک کشور باشد؛ ولی در مقابل، در صورت سازمانی نبودن، عامل تفرقه و تهدیدی برای امنیت ملی کشور به حساب می‌آید. شناخت ابعاد ضعف عرفان‌های نو ظهور کمک می‌کند که هم فرهنگ غنی اسلامی بازنمایی شود و هم خلأهای امنیتی را که به بی‌نظمی اجتماعی و فرهنگی منجر می‌شود کنترل می‌نماید.

فهرست منابع

منابع فارسی:

- آقاخان، نایب علی (۱۳۷۸)، صدای ساکن کوچک، نگاهی به تعلیمات دون خوان، تهران: نشر محور.
- اشو (۱۳۸۳). آفتاب در سایه، ترجمه عبدالعلی براتی، تهران: نسیم دانش.
- اشو (۱۳۸۲). آواز سکوت، ترجمه میرجواد حسینی، تهران: انتشارات فردوسی.
- اشو (۱۳۸۲). الماس های اشو، ترجمه مرجان فرجی، تهران: انتشارات فردوسی.
- اشو (۱۳۸۱)، ضربان قلب حقیقت مطلق، ترجمه مرضیه شنکایی، تهران: انتشارات فردوسی.
- اشو (۱۳۸۰)، مراقبه هنر وجد و سرور، ترجمه فرامرز جواهری نیا، تهران: انتشارات فردوسی.
- اینگمارت، رونالد (۱۳۸۳)، تحول فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر.
- بارکر، کریس (۱۳۸۷)، مطالعات فرهنگی، نظریه و عملکرد، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ب.ل سوزوکی (۱۳۸۰)، راه بودا، ع. پادشاهی، چاپ اول، ویرایش دوم، نشر نگاه معاصر.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲)، فرهنگ شناسی: گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن، تهران: نشر قطره.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۷۹)، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جیمز (۱۳۷۲)، دین و روان، ترجمه مهدی قائنی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب.
- چاتر جی، ساتیش چاندرا و موهان واتا، دریندا (۱۳۸۴)، معرفی مکتب های فلسفی هند، ترجمه فرناز ناظر زاده کرمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- حمیدیه، بهزاد (۱۳۸۵)، «تیپولوژی ادیان جدید در ایران»، روزنامه رسالت، شماره ۵۸۶۷ - ۳۰.
- دالایی لاما (۱۳۸۴)، زندگی در راهی بهتر، ترجمه فرامرز جواهری نیا، تهران: نشر ماهی.
- دالایی لاما (۱۳۸۴)، کتاب بیداری، ترجمه میترا کیوان مهر، تهران: نشر علم.
- دالایی لاما (۱۳۸۴)، کتاب خرد، ترجمه میترا کیوان مهر، تهران: نشر علم.
- دالایی لاما (۱۳۸۲)، کتاب کوچک ژرف اندیشی، ترجمه مهرداد انتظاری، تهران: نشر علم.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۸)، سیر اجمالی در اندیشه پست مدرن، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سعادت، مریم [بی تا]، «جامعه شناسی شیطان پرستی»، سایت جامعه شناسی ایران.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۷)، آئین هندو و عرفان اسلامی (بر اساس مجمع البحرین دار الشکوه).
- ترجمه جمشید ارجمند، تهران: فرزانه.
- صدیقی پاشاکی، علی (۱۳۸۷)، جنون شیطان پرستی: نقد سیطنیسم مدرن و معضلات اجتماعی همراه آن، تهران: نشر آدینه سبز.

- کاکایی، قاسم (۱۳۸۷)، *هستی و عشق و نیستی*، شیراز: دانشگاه شیراز.
- کلمپ، هارولد (۱۳۸۰)، *استاد رؤیا*، ترجمه شهرام شاه محمدپور، تهران: ایساتیس.
- مظاهری سیف، حمید رضا (۱۳۸۸)، *جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نو ظهور*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- یشربی، سید یحیی (۱۳۸۴)، *مظاهر جایگاه شریعت در قلمرو عرفان*. مجله معرفت، شماره ۳۵.

منابع الکترونیکی:

- خبرگزاری فارس: <https://www.farsnews.com>
- پایگاه اینترنتی حوزه: <https://hawzah.net>
- وبسایت راسخون، مقاله از محمود کریمی شروودان: <https://rasekhoon.net>